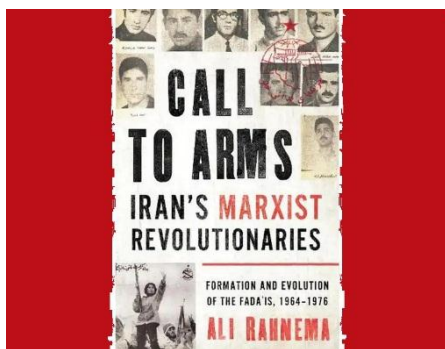


فروکاستن تاریخ به بر ساخته‌های ذهنی مروری بر کتاب «فراخوان به سلاح: انقلابیون مارکسیست ایرانی» اثر علی رهنما^۱

پیمان وهابزاده



ترجمه‌ی حسین رحمتی



^۱ متن اصلی این نقد به انگلیسی در مجله ماتریالیسم تاریخی منتشر شده است:

Peyman Vahabzadeh, "Ali Rahnama, *Call to Arms: Iran's Marxist Revolutionaries, Formation and Evolution of the Fada'is, 1964-1976*." *Historical Materialism* (۲۰۲۲).

<https://www.historicalmaterialism.org/index.php/book-review/review-call-to-arms-irans-marxist-revolutionaries>.

فراخوان به سلاح آخرین سهمداشت به مجموعه ادبیات پیرامون چریک‌های فدایی خلق (بعدها، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران) است، گروه چریکی شهری مارکسیست-لنینیستی که در سال ۱۳۴۹ ایجاد شد و هر چند کوچک بود و عملیات‌های محدودی علیه دیکتاتوری محمدرضا شاه پهلوی انجام داد- همان دیکتاتوری که از حمایت ایالات متحده برخوردار بود- توانست تخیل سیاسی ناراضیان ایرانی را در دهه‌ی ۱۳۵۰ تسخیر کند و بر رویدادهایی که به انقلاب ۱۳۵۷ انجامید تأثیر بگذارد. مطالعات پیشین درباره‌ی چریک‌های فدایی خلق شامل یک دو جلدی حجیم زیر عنوان 'پژوهش'^۲ و اسناد امنیتی منتخبی است که هر دو را وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی منتشر کرده است^۳ (به فارسی)؛ یک اثر تحقیقی و تحلیلی درباره‌ی تاریخ و تئوری‌های چریک‌های فدایی خلق^۴ (به انگلیسی)؛ و شمار فزاینده‌ی خاطرات و بازاندیشی‌های کنشگران فدایی (به فارسی). هر چند علاوه بر حاکمیت در سال‌های اخیر به‌ویژه نشریات نولیبرالی داخل ایران کوشیده‌اند با مصادره‌ی ادبیات موجود، چریک‌ها را مشتی تروریست خشن معرفی کنند، داستان چریک‌ها هرگز کهنه نمی‌شود.

^۲ محمود نادری، چریک‌های فدایی خلق: از نخستین کنش تا بهمن ۱۳۵۷، جلد اول. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۸.

^۳ مرکز مطالعات اسناد تاریخی، چپ در ایران به روایت اسناد ساواک: سازمان چریک‌های فدایی خلق. تهران: مرکز مطالعات اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۰.

^۴ Peyman Vahabzadeh, *A Guerrilla Odyssey: Modernization, Secularism, Democracy, and the Fada'i Period of National Liberation in Iran, 1971-1979*. Syracuse, NY: Syracuse University Press, 2010.

برخلاف گروه‌هایی مانند ارتش سرخ^۵ در آلمان، توپاماروها^۶ در اروگوئه، میر^۷ در شیلی، یا بریگاد سرخ^۸ در ایتالیا، چریک‌های فدایی خلق نامی «آشنا» در میان خارجیانی که با جنبش‌های چریکی دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ آشنایی دارند نیست. این به دلیل انکار این گروه تا همین یک دهه‌ی پیش از سوی کنشگران و نیز پژوهشگران است. وقتی تاریخ‌نگاران ایرانی درباره‌ی چریک‌های فدایی خلق در بررسی‌های کوتاه انگشت‌شمار (جدای از کتاب **فراخوان به سلاح** و کتاب‌هایی که پیش‌تر اشاره کردم) بحث می‌کنند، علاقه‌ی چندانی ندارند که چریک‌های فدایی خلق را در قامت یک بازیگر در صحنه‌ی جنبش جهانی تصویر کنند، و عمدتاً ترجیح می‌دهند این گروه را از نظرگاه اورینتالیسم ایرانی بررسی کنند، و از این رو، آن را به گذشته‌ای مربوط به گذشته فرومی‌کاهند.

گروه چریک‌های فدایی خلق در فروردین سال ۱۳۵۰ از دل دو گروه مسلح زیرزمینی بنیان نهاده شد؛ این دو گروه که به این نتیجه رسیده بودند که فقط پیکار مسلحانه می‌تواند دیکتاتوری سلطنتی را به چالش بکشد، پس از یورش‌های نیروهای امنیتی، ادغام شدند. هر چند این دو گروه از گرایش‌های رادیکال درون جنبش دانشجویی برخاسته بودند، اما هر یک تجربه‌ها و دامنه‌ی نفوذ متفاوتی داشتند و نیم‌نسل تفاوت نسلی میان آن‌ها وجود داشت. بنیان‌گذاران کلیدی عبارت بودند از مسعود احمدزاده، امیرپرویز پویان، عباس مفتاحی – از به اصطلاح «گروه دو» یعنی همان گروه جدیدتری که تقریباً در سال‌های ۱۳۴۷-۱۳۴۸ شکل گرفت – و حمید اشرف – از بازماندگان به اصطلاح «گروه یک»، گروه قدیمی‌تر، که در سال ۱۳۴۲ شکل گرفته و در سال ۱۳۴۶ ضربه‌ای اساسی خورده بود. در زمان تأسیس فداییان، رهبران و نظریه‌پردازان «گروه یک» یعنی بیژن جزنی و حسن ضیاء ظریفی در زندان بودند.

^۵ RAF, Rote Armee Fraktion.

^۶ Tupamaros, MLN-T (Movimiento de Liberación Nacional – Tupamaros).

^۷ MIR, Movimiento de Izquierda Revolucionaria.

^۸ Brigate Rosse.

پیش از تأسیس گروه چریک‌های فدایی خلق، بازماندگان «گروه یک» که اعضای جدیدی را گرفته بودند و خود را از نو سازمان داده بودند، در بهمن ۱۳۴۹ حمله‌ی دلیرانه‌ای به یک پاسگاه ژاندارمری در روستای سیاهکل کردند و در واقع علیه رژیم اعلان جنگ نمودند. ۱۳ تن از اعضای این گروه تا اسفند همان سال دستگیر و اعدام شدند. اما عملیات دلیرانه‌ی آنها را اپوزیسیون ایرانی «رستاخیز سیاهکل» نام نهاد و آن را نکوداشت. از این رو، این رویداد اهمیتی تاریخی یافت و به کاتالیزوری برای پیکار مسلحانه علیه رژیم تبدیل شد. ایدئولوژی چریک‌های فدایی خلق مارکسیسم-لنینیسم بود اما آن‌ها آشکارا به نبردهای چریکی شهری گرایش داشتند که به انقلابیون امریکای لاتین شباهت داشت.

تا پایان سال ۱۳۵۰، از میان اعضای بنیان‌گذار، فقط حمید اشرف زنده مانده بود: او که یک پیکارگر مسلح قابل و زیرک، سازمان‌دهنده‌ی موشکاف، و رهبری دوست‌داشتنی بود، گروه را برای چهار سال آینده رهبری کرد، و به مرد شماره یک تحت پیگرد نیروهای امنیتی بدل شد. چریک‌های فدایی خلق که از حمایت چشمگیر جنبش‌های دانشجویی داخل و خارج از ایران، و نیز جنبش‌ها و حکومت‌های انقلابی در خاورمیانه میان سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۴ برخوردار بود، توانست چند ترور دقیق و حساب‌شده و نیز بمب‌گذاری‌های خطوط برق و تأسیسات امنیتی، نظامی و پلیسی را عملیاتی کند. هر چند فداییان شمار زیادی از نفرات خود را از دست دادند (۲۳۷ چریک فدایی میان سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۷ کشته شدند، درحالی‌که صدها تن به جرم ارتباط با این گروه در زندان‌ها بودند)، آن‌ها توانستند در آگاهی جمعی ایرانیان نفوذ کنند. پیکار مسلحانه به تدریج جامعه‌ی ایران را دو قطبی کرد و به شکل‌گیری یک روان‌شناسی جمعی کمک کرد که در نهایت در براندازی شاه در فرایند انقلابی مردمی در سال ۱۳۵۶-۱۳۵۷ مؤثر بود. پس از انقلاب، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران که شکل تازه‌ای یافته و پیکار مسلحانه را کنار گذاشته بود، به بزرگ‌ترین حزب سیاسی چپ‌گرا تبدیل شد و توانست گردهمایی‌هایی را با حضور سیصد هزار تن برگزار کند. با این حال، انشعاب‌های گوناگون و نیز بازداشت‌ها و سرکوب‌های وحشیانه این گروه را ریشه‌کن

کرد و گروه‌های بازمانده‌ی چریک‌های فدایی خلق، گروهی که زمانی پرابهت و نیرومند بود، ناچار به ترک میهن شدند.

گروه‌های پیکارگر مسلح دیگری نیز در دهه‌ی ۱۳۴۰ فعالیت داشتند: چند گروه مائوئیستی که اعضای‌شان عمدتاً از دانشجویان خارج بودند خیلی زود لو رفتند و اعضای آنها زندانی شدند؛ افزون بر آن، خیزش گسترده‌ی کردها در سال ۱۳۴۷ سرکوب شد. با این همه، چریک‌های فدایی خلق را باید بنیان‌گذاران پیکار مسلحانه در ایران دانست. این به دلیل رابطه‌ی ارگانیک چریک‌های فدایی خلق با جنبش دانشجویی ممکن شده بود. چریک‌های فدایی خلق سرمشق سایر گروه‌های پیکارگر مسلح (کوچک‌تر) نیز شدند. با وجود این، ساخت درونی گروه چریک‌های فدایی خلق یک‌دست نبود. این گروه در دوران رهبری هوشمندانه اما از نظر ایدئولوژیک مقتدرانه‌ی اشرف همزمان مارکسیست-لنینیست‌ها و مائوئیست‌ها، کنشگرانی با انگیزه‌های عدالت اجتماعی و نه ایدئولوژیک، حامیان تئوری احمدزاده و طرفداران تئوری بیژن جزنی را در خود جای داده بود. اشرف مشوق و خود از شرکت‌کنندگان در بحث‌های میان‌گروهی و جدل‌های درون سازمانی بود.

خاستگاه‌های دوگانه‌ی گروه چریک‌های فدایی خلق سبب شد دو جریان ایدئولوژیک همواره دوشادوش هم حضور داشته باشند. تئوری احمدزاده تقریباً تا سال ۱۳۵۲ غالب و بنیادین بود. احمدزاده به تأسی از چریک‌های امریکای لاتین معتقد بود که پیکار مسلحانه می‌تواند شرایط عینی انقلاب را تضمین کند و خیلی زود به یک خیزش عمومی علیه رژیم شاه منجر شود. در مقابل، بیژن جزنی بود. او که در زندان در حال نوشتن آثار تئوریک بود، استدلال می‌کرد که پیکار مسلحانه تنها در صورتی می‌تواند به یک جنبش عمومی تبدیل شود که چریک‌ها افزون بر پیکار مسلحانه، شبکه‌های حمایتی غیرمسلحانه را نیز در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و دانشگاه‌ها سازماندهی کنند. تا سال ۱۳۵۲ که بسیاری از چریک‌ها دیگر ظهور یک جنبش توده‌ای در حال جوش و خروش را دور از دسترس یافته بودند، خوش‌بینی تئوری احمدزاده را زیر سؤال بردند و اشرف به ایجاد هسته‌های غیرنظامی دست زد، اما این برنامه با مرگ او در سال ۱۳۵۵ کنار گذاشته شد. چریک‌های فدایی خلق پس از مرگ اشرف دچار گروه‌بندی‌های جدید شد. بخش چشمگیری از اعضای این گروه مخالف پیکار مسلحانه

بودند و از گروه جدا شدند. چریک‌های فدایی خلق جدید تئوری بیژن جزنی را در سال ۱۳۵۶ پیش گرفت، اما انقلاب هیچ مجالی برای تحقق ایده‌های جزنی نگذاشت و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران پسانقلابی نیز ایده‌های بنیان‌گذارانش را روی هم‌رفته کنار گذاشت.

کتاب **فراخوان به سلاح** علی رهنما تاریخ ۵۰۰ صفحه‌ای دقیقی از شکل‌گیری این گروه، موضوعات و مجادلات درونی‌شان و نیز تأثیر اجتماعی چریک‌های فدایی خلق را با جزئیات ارائه می‌دهد. به باور من هر تاریخ‌نگاری حق دارد که رویکرد خود را انتخاب کند، زیرا به تاریخ‌نگاری «ابژکتیو» اعتقادی ندارم و تاریخ را گشوده به روی تفاسیر می‌بینم. بنابراین، در این خوانش انتقادی، از نکات ارزنده‌ی **فراخوان به سلاح** سخن خواهم گفت، اما در عین حال، مشکلات و مسائل روش‌شناختی و تئوریک کلیدی رویکرد رهنما را نیز یادآوری خواهم کرد.

کتاب با این تصویر دقیق آغاز می‌شود:

جنبش چریکی ایران توانست به یاری پراکسیس خود یک چارچوب ارجاعی، یک روحیه و سرمشق برای کنشگران سیاسی ایرانی ایجاد کند. منصفانه است اگر بگوییم سلوک و پیکار چریک‌ها سرمشقی برای جوانان سیاسی شده شد. نبرد جنبش چریکی ایران توانست تخیل ایرانیان شهرنشین، به‌ویژه جوانان شهرنشین، را تسخیر کند و آن‌ها را با پرسش‌های سیاسی مهمی درباره‌ی این که چطور باید با حاکمیت اقتدارگرا درآویخت روبه‌رو کند. (ص. ۴)

کتاب با فصلی درباره‌ی «چرایی» خشونت سیاسی ادامه می‌یابد (صص. ۱۶-۱۷) و به دنبالش چهار فصل می‌آیند که شامل روایت‌هایی از چهره‌های کلیدی چریک‌های فدایی خلق هستند و چرخش آن‌ها به سوی روش‌های خشونت‌آمیز را تبیین می‌کند (صص. ۶۵-۶۷). نویسنده با این ادعا که رژیم سرکوبگر شاه اصلاح‌ناپذیر بود از چرخش روشنفکران به پیکار مسلحانه (ص. ۱۲)، که او به طرز شایسته‌ای «ضدخشونت» می‌نامد (ص. ۳) دفاع می‌کند، هر چند به طور تعجب‌آوری تلاش می‌کند دفاع خود از پیکار

مسلحانه را «از نظرگاه یک فرد منطقی» توجیه کند (ص. ۷). این تمرکز آغازین بر توجیه خشونت در آثار تئوری پردازان چریک‌های فدایی خلق سبب می‌شود آثار آن‌ها به استدلال‌هایی در دفاع از پیکار مسلحانه فروکاسته شود و از این رو کتاب عمدتاً فراموش می‌کند که ایده‌های اصلی چریک‌ها درباره‌ی بسیج جنبش‌های مردمی بودند. از همین روی، **فراخوان به سلاح** با آثار احمدزاده، پویان و منسوب به ضیاء ظریفی همدلانه و بدون نگاه انتقادی برخورد می‌کند (فصل‌های ۲، ۳ و ۴)، در حالی که تئوری جزنی (فصل ۵) را صرفاً به‌طور کلی مرور و با لحنی انتقادی و گاهی تحقیرآمیز با آن برخورد می‌کند و ملاحظات جزنی در خصوص پیکار مسلحانه را در فصل‌های آتی (فصل‌های ۲۱-۲۵؛ صفحات ۲۹۷-۳۷۲) متذکر می‌شود. نویسنده دیدگاه‌های جزنی را چنان تصویر می‌کند که گویا آن‌ها ارزش تحلیل ندارند تا بتواند افول چریک‌ها را عمدتاً بر گردن پذیرش تئوری جزنی بیندازد (پایین را بنگرید).

یکی از نقاط قوت این تاریخ‌نگاری عمدتاً سازمانی توجه آن به فرایند تقریباً فراموش‌شده یا نادیده‌گرفته‌شده اما در عین حال حیرت‌انگیز بازسازی «گروه یک» پس از دستگیری اعضای بنیان‌گذارش (جزنی و ضیاء ظریفی، در مجموع ۱۴ نفر) در سال ۱۳۴۶ است. کتاب روایتی تاریخی ارائه می‌دهد که چطور تلاش‌های خستگی‌ناپذیر سه تن از اعضای بازمانده به سازمانی متشکل از بیش از بیست پیکارگر مسلح انجامید که عملیات سیاهکل را انجام دادند، پس از آن که برخی از اعضای «گروه یک» از جبهه‌ی مقاومت فلسطین بازگشته و به آن‌ها پیوستند. این مطالعه به عنوان یک تاریخ‌نگاری سازمانی، رویدادنگاری درخشانی از چریک‌های فدایی خلق، افزون بر فصلی تحسین‌برانگیز (فصل ۱۹) درباره‌ی زندگی و فعالیت‌های حمید اشرف، رهبر افسانه‌ای و دوست‌داشتنی فدایی، ارائه می‌دهد. رهنما سه فصل را (فصل‌های ۲۷-۲۹) نیز به عمق تأثیر چریک‌های فدایی خلق، پس از ۱۳۵۴، بر جنبش دانشجویی و جنبش اعتراضی که به انقلاب ۱۳۵۷ منجر شد اختصاص می‌دهد.

کتاب هرچه در پرداختن به جزئیات درباره‌ی سال‌هایی که گروه چریک‌های فدایی خلق شکل گرفت، به‌ویژه درباره‌ی عملیات سیاهکل، درخشان است، در پرداختن به عملیات‌ها و حیات چریک‌های فدایی خلق در سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۵۶ در فصل ۲۶ (صص. ۳۷۲-۴۰۵)، که عمدتاً بر گزارش‌های سانسورشده‌ی روزنامه‌های آن زمان متکی

است، ناامید کننده است. هر چند کتاب اطلاعات آماری مفیدی درباره‌ی حضور چریک‌ها در روزنامه‌های آن زمان ارائه می‌دهد، در کمال شگفتی نویسنده به «شفافیت قسمتی» (ص. ۳۷۷) روزنامه‌ها در گزارش فعالیت چریکی و سپس به «سکوت» خبری (ص. ۳۸۴) تحمیلی بر آن‌ها اشاره می‌کند. درباره‌ی مورد آخر، نویسنده تصمیم می‌گیرد از گزارش‌های ایالات متحد و بریتانیا درباره‌ی فعالیت چریکی در ایران استفاده کند (برای نمونه، صص. ۳۸۲-۳۸۳).

از دید من هر اثری از این نوع باید رویکرد «درون به بیرون» در پیش بگیرد، یعنی از آثار چریک‌ها که بنیانی منطقی برای عملیات‌ها فراهم می‌کنند آغاز کند، و سپس با رویکرد تطبیقی سه‌سویه، گزارش‌های گروه درباره‌ی عملیات‌ها و نیز [اطلاعات] روزنامه‌ها و سایر منابع را با یکدیگر مقایسه کند. روشن است که یک گروه چریکی چیزی نیست جز عملیاتش: این عملیات هویت و هستی‌شناسی سیاسی گروه را تعریف می‌کنند و نیز نشان می‌دهند که گروه چطور خود را به مخاطبان بالقوه‌اش معرفی می‌کند. رویکرد نویسنده هیچ ارتباطی میان عملیات چریک‌های فدایی خلق با استراتژی‌ها، تاکتیک‌ها و تئوری‌های راهنمای آنها برقرار نمی‌کند. این نکته به‌ویژه از آن‌رو مسئله‌ساز است که چریک‌های فدایی از همان بدو پیدایش‌شان بر «تبلیغ مسلحانه» که جزئی و ضیاء ظریفی فرموله می‌کردند، تأکید داشتند. درحالی‌که در فصل‌های پیشین به «تبلیغ مسلحانه‌ی» چریک‌های فدایی خلق مرتب ارجاع داده می‌شود، در این فصل خاص هیچ ارجاعی دیده نمی‌شود. این مشکل روش‌شناختی به دلیل جدا دیدن تئوری از پراکسیس است.

گرایش جالبی به شورانگیزسازی در اثر دیده می‌شود که خواننده را سردرگم می‌کند. عنوان فصل ۷ چنین است: «سلطنت‌طلب‌ها، مائوئیست‌ها و حزب توده همه یک‌صدا: پیکار مسلحانه جز ماجراجویی ضدانقلابی نیست» (صص. ۸۳-۹۳). تصویری که در این‌جا ترسیم می‌شود اصلاً دقیق نیست. این سه گروه را با هیچ روشی نمی‌توان زیر یک چتر قرار داد. «سلطنت‌طلبان» کشور را اداره می‌کردند، دستگاه سرکوب حکومت را در اختیار داشتند و از هیچ کوششی برای سرکوب خیزش‌ها دریغ نمی‌کردند. مقصود نویسنده از «مائوئیست» در این فصل، گروهی کوچک به رهبری پرویز نیکخواه

است که تا اواسط دهه‌ی ۱۳۴۰ (و پیش از تمام بنیان‌گذاران چریک‌های فدایی خلق) در حال برنامه‌ریزی پیکار مسلحانه بود. نیکخواه و تنی چند از رفقاییش پس از دستگیری، شکنجه و حکم‌های سنگین توبه کردند، شاه را ستودند و طلب بخشش کردند. موضع به اصطلاح «مائوئیست» در این فصل تقریباً فقط بر توبه‌نامه‌های نیکخواه و کوروش لاشائی متکی است، توبه‌هایی که آنان به زبان تفوریک بیان کردند (صص. ۸۵-۹۲). بخش عمده‌ی این فصل توبه‌نامه‌ها هستند. خواننده در اینجا ناچار است لحظه‌ای درنگ کند تا به این مشکل اخلاقی جدی بیندیشد که چطور با سخنان یک چنین زندانی - سخنانی که زیر فشار و حاکمیت رژیم‌ی که در زیرپا گذاشتن بی‌رحمانه‌ی حقوق بشر شهره بود، به زبان آورده شده بودند - چنان برخورد می‌شود که گویی در آزادی کامل بیان شده‌اند، و یا [خواننده بیندیشد که آیا چنین سخنانی] اصلاً ارزش تفسیر دارند. اما همه‌ی این‌ها به کنار، تعمیم دادن ستایش‌های نیکخواه و لاشائی [از رژیم] به کل پیکره‌ی مائوئیسم در ایران نامی جز تحریف ندارد. این نگاه فروکاست‌گرایانه و تحقیرآمیز به «مائوئیست‌های» (سابق نام) تلاش‌های خستگی‌ناپذیر مائوئیست‌های ایرانی را که پس از نیکخواه کوشیدند گروه‌های پیکارگر چریکی شهری را از نو تشکیل دهند نادیده می‌گیرد. سازمان‌هایی بخش خلق‌های ایران مائوئیستی را باید با دیده‌ی احترام نگریم. آن‌ها بودند که درست پیش از سیاهکل عملیات مسلحانه انجام دادند و متعاقباً از نیروهای امنیتی ضربه خوردند. فصل ۷ در پایان به‌طور مختصر موضع ایدئولوژیک حزب توده علیه پیکارگری چریکی را بررسی می‌کند. اما دیدگاه حزب توده متأثر از مفهوم حزب در معنای حزب آوانگارد لنینیستی کلاسیک بود که پیکار مسلحانه را تروریسم و ماجراجوایی خرده‌بورژوازی می‌دانست و رد می‌کرد. بنابراین خواننده سرگردان می‌ماند که چطور سلطنت‌طلبان (حاکم)، «مائوئیست‌های» (نام) و حزب توده را اصلاً می‌توان «یک‌صدا» دانست.

سخن از توبه‌نامه‌ها ما را به تکیه‌ی گسترده کتاب بر اسناد بازجویی از چریک‌ها می‌رساند. رهنما اذعان می‌کند که بازسازی رویدادها بر اساس اسناد ساواک «ممکن است ناکامل و حتی ناقص باشد زیرا متکی بر اطلاعات جسته و گریخته هستند...» (ص. ۲۴۳). با وجود این، استفاده‌ی گسترده‌ی نویسنده از این اسناد چیز دیگری را می‌گوید. این اسناد بازجویی زیر شکنجه و فشار شدید به دست آمده‌اند. زندانیان به‌طور

سیستماتیک بازجوهای‌شان را فریب می‌دادند، اطلاعات را مخدوش می‌کردند و فقط اطلاعاتی را فاش می‌کردند که می‌دانستند بازجوها از پیش می‌دانند. زندانیان قادر بودند اطلاعات کلیدی را پنهان کنند. به همین دلیل بود که گروه چریک‌های فدایی خلق توانسته بود حتی پس از دستگیری کادر رهبری خود به فعالیتش ادامه دهد. بازجویی‌ها همانا بازی‌های دردناک فریب بودند. به علاوه، این اسناد بازجویی را نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی به طور گزینشی منتشر کردند تا وجهه‌ی چریک‌ها را تخریب کند. مشکل اخلاقی استفاده از اسناد بازجویی هرگز در این کتاب بحث نمی‌شود.

در سراسر کتاب (در پانوشت‌ها و ارجاعات پایانی)، عناوین نقل‌شده و اطلاعات کتاب‌شناختی درباره‌ی منابع فارسی به انگلیسی ترجمه نشده‌اند (حتا تاریخ انتشار به میلادی نیست). از این رو، خوانندگان انگلیسی زبان نمی‌توانند ربط منابع را درک کنند، چه رسد به این که بتوانند در آنها دقیق شوند. این نشان می‌دهد که هرچند کتاب به انگلیسی نوشته شده است، عمدتاً خواننده‌ی فارسی‌زبان را مخاطب خود می‌داند (شاید به یاری ترجمه‌ی آینده‌ی کتاب).

از همه مهم‌تر، همان‌طور که پیش‌تر گفتم، کتاب با شاخ‌وبرگ تمام این تز را می‌پرواند که افول چریک‌های فدایی خلق در سال ۱۳۵۵ به دلیل پذیرش تئوری‌های جزئی بود. از یک کار پژوهشی، به ویژه درباره‌ی چریک‌های فدایی خلق با آن ادبیات غنی‌اش، انتظار می‌رود تاریخ را به شیوه‌ی تازه‌ای آزمایش و تفسیر کند. این ایده‌ی محوری (و ظاهراً انگیزه‌ی پشت) کتاب است. با این همه، حاصل کار رهنما فروکاستن تاریخ، تئوری‌ها و عملیات چریک‌های فدایی خلق به یک تعارض عمیق و آشتی‌ناپذیر درون‌سازمانی است که عمدتاً برساخته‌ی ذهن خود اوست. از خاطرات کنشگرها و شواهد منتشرشده چنین تعارضی بر نمی‌آید. برعکس، خاطرات و ادبیات موجود نشان از گروهی دارد که به‌طور پویا به دنبال تئوری و پراکسیس خود است، درباره‌ی آن‌ها بحث می‌کند و آن‌ها را بازنمایشی می‌کند، و برای این هدف، مشتاق است که رویکردهای جدید را به بوته‌ی آزمون بگذارد. در پایان، منزوی‌سازی، به‌حاشیه‌بردن و بی‌اعتبار دانستن آثار جزئی موضوع محوری می‌شود که در کتاب موج می‌زند. مشخصه‌ی رویکرد نویسنده شورانگیزسازی، حدس و گمان، تئوری توطئه و کنار

گذاشتن گزینشی چیزهایی است که تز او را تأیید نمی‌کنند. اجازه دهید چند نمونه بیاورم.

یک راه برای پاک کردن تأثیر (آتی) جزنی این است که این واقعیت را پنهان کنیم که او «مؤلف» رساله‌ی مقدماتی «گروه یک» است. این کار با انتساب این رساله به رفیق جزنی، ضیاء ظریفی، انجام می‌شود. رهنما جزوه‌ی بنیادین گروه یعنی **تز گروه جزنی** (نوشته شده در سال‌های ۱۳۴۳-۱۳۴۵، منتشر شده به‌طور مخفیانه در سال ۱۳۴۵ و به‌طور علنی در سال ۱۳۵۰ از سوی دایی بیژن، منوچهر کلانتری، عضو «گروه یک»، در لندن) را با استناد به این جمله به ضیاء ظریفی منسوب می‌کند: «پیش از انقلاب ۱۳۵۷، کلانتری به‌طور محرمانه به حیدر تبریزی گفته بود که جزوه را «عمدتاً حسن ضیاء ظریفی نوشته بود» (ص. ۱۸). دقت کنید «عمدتاً» نه «منحصراً». چونکه شاهد بالا چندان محکم نیست رهنما همچنین به این گفته‌ی مبهم هوشنگ کشاورز صدر استناد می‌کند که ضیاء ظریفی در آن سال‌ها بر روی رساله‌ای درباره‌ی شکل جدیدی از پیکار کار می‌کرد. او نیز از «مقایسه‌ی دقیق متنی» (ص. ۱۸) (با کدام متن؟) سخن می‌گوید که در نهایت کاشف به عمل می‌آید که متن نه اثر جزنی بلکه اثر ضیاء ظریفی است.

کسانی که با ادبیات زیرزمینی آشنایند می‌دانند که چنین رساله‌هایی در اغلب موارد فقط یک نویسنده ندارند بلکه چکیده‌ای از مباحث درونی هستند که به دست اعضای معینی به رشته‌ی تحریر در می‌آید. رهنما کاملاً درست می‌گوید که عنوان **تز گروه جزنی** گمراه‌کننده است (باید **تز گروه جزنی-ضیاء ظریفی** می‌بود) (ص. ۱۸)، اما در این مورد نمی‌توان این متن را منحصراً به هیچ کسی منسوب کرد. یکی از گفتاوردهای خود رهنما (ص. ۱۸)، که جمله‌ای از کلانتری است، این نکته را کاملاً درمی‌یابد و ادعاهای پیشین رهنما را نقض می‌کند: «در اواخر سال ۱۳۴۵ گروه تصمیم گرفت که چکیده‌ای از مواضع‌اش را بنویسد. حسن [ضیاء ظریفی] و جزنی در نگارش جزوه نقش فعالی داشتند.»^۹

^۹ «گروه جزنی-ظریفی پیش‌تاز جنبش مسلحانه‌ی ایران». ۱۹ بهمن **تئوریک** شماره ۴ (تیر ۱۳۵۴)، ص ۱۰۷. هرچند این متن به‌طور ناشناس منتشر شده است، پذیرفته است که به قلم جزنی می‌باشد.

کتاب رهنما که ضیاء ظریفی و جزنی را بدون هیچ دلیلی در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد، به این جا می‌رسد که «ضیاء ظریفی، پویان و احمدزاده» را در یک اردوگاه (ص. ۳۰۲) قرار دهد، و به این ترتیب، جزنی را بیش از پیش منزوی کند. جالب است که جدایی‌سازی ساختگی جزنی از ضیاء ظریفی به دست نویسنده، حتا به اعتراف خود کتاب نیز بی‌اساس است: «بیش از یک شاهد برای این حقیقت وجود دارد که هم‌زمان قدیمی جزنی هرگز هیچ اعتراضی به آثار تئوریک بعدی او نکردند» (ص. ۳۳۵). برای پافشاری بر تفاوت‌های میان این رفقای قدیمی، کتاب به حدس و گمان متوسل می‌شود. برای مثال، می‌گوید:

برای فهم این که چرا ضیاء ظریفی به ایده‌های جدید جزنی اعتراض نکرد می‌توان این فرضیه را داشت که او شاید نظرش را تغییر داده بود و هم‌اکنون در هماهنگی با فرمول‌بندی‌های جدید جزنی بود. ضیاء ظریفی شاید باور داشت که فرمول «راه رفتن بر روی دو پای» جزنی عملیات نظامی را نفی نمی‌کند. او شاید فکر می‌کرد که چون توده‌ها به جنبش نپیوسته بودند زمان استفاده از «پای دوم» فرارسیده بود. یا او شاید ترجیح می‌داد به مباحث زندان ورود نکند. او شاید از سر احترام به جزنی، ترجیح می‌داد سکوت اختیار کند.... در نهایت، او شاید همان متن‌هایی را که امروز در دسترس است نخوانده بود (ص. ۳۳۵؛ تاکید از من).

آیا این فرضیه‌ها (تکرار «شاید این‌گونه بود» پنج مرتبه در یک پاراگراف) ضروری هستند؟ رهنما هرگز توجه نمی‌کند که هیچ شواهدی وجود ندارند که این دو مرد از همان اول اختلاف عمده‌ای با هم داشته بوده باشند، و در نظر نمی‌گیرد که چه بسا اختلاف‌ها برساخته‌ی ذهن محقق باشد.

آثار خود جزنی به خاستگاه‌های دوگانه‌ی گروه چریک‌های فدایی خلق حسب «گروه یک» و «گروه دو» اشاره می‌کند.^{۱۰} رهنما این ترم‌ها را از نو به کار می‌گیرد اما نام‌های جدیدی بر آن‌ها می‌نهد: «خاص» (حسن پور، اشرف، صفائی فراهانی) و «پام» (پویان، احمدزاده، مفتاحی). رهنما در ترسیم کلیات شکل‌گیری و فعالیت‌های این دو گروه بنیان‌گذار درخشان عمل می‌کند. اما برای نشان دادن این که «خاص» هیچ ارتباطی با جزنی نداشت، روابط جزنی (از درون زندان و به طرزی مخاطره‌آمیز) با «خاص» و بالعکس را پاک می‌کند. نویسنده با پاک کردن غیرمستقیم تأثیر جزنی بر چریک‌های فدایی خلق (از طریق رفقای بازمانده‌اش) زمینه‌چینی می‌کند تا از او تصویر یک توطئه‌گر و عنصر غیرخودی ارائه دهد، کسی که می‌خواست بر یک گروه چریکی محبوب مسلط شود. رهنما برای این که نشان دهد جزنی ارتباطی با «خاص» نداشت به طور گزینشی دو نکته‌ی مهم را در همان منبعی نادیده می‌گیرد که او بدان ارجاع می‌دهد: خاطره‌ی طولانی میهن جزنی درباره‌ی شوهرش (فصل ۵؛ صص. ۵۴-۵۶).

رهنما (به درستی) به میهن جزنی استناد می‌کند تا نشان دهد آنچه یک انقلابی باید بداند نوشته‌ی جزنی است. با این حال، او از دل شهادت میهن، داستان ارتباط صفایی فراهانی، از طریق میهن، با جزنی در زندان در سال ۱۳۴۷ (در سال‌های زندانش) و طرح یک نقشه برای فرار او از زندان، طرحی که جزنی آن را رد می‌کند،^{۱۱} را نمی‌آورد. خود جزنی هم در سال ۱۳۴۷ نقشه‌ای کشید برای گریختن از زندان قم که سید احمد (ظاهراً یکی از اعضای گروه «پام») و حمید اشرف درگیر آن بودند. وقتی میهن به جزنی گزارش داد که اشرف در محل قرار ظاهر نشده بود، جزنی اعلام خطر را گرفت و

^{۱۰} این آثار شامل موارد زیرند: «گروه جزنی-ظریفی» (در پانوش ۸، بالا) و «گروه احمدزاده-پویان-مفتاحی: پیشاهنگ جنبش مسلحانه‌ی ایران»، ۱۹ بهمن تئوریک شماره‌ی ۷ (تیر ۱۳۵۵). این آثار را جزنی در زندان نوشته و کلاتتری در لندن منتشر کرد. کلاتتری باید کسی باشد که بیوگرافی‌ها را به این تاریخ‌نگاری‌ها افزوده است.

^{۱۱} میهن جزنی، «بیژن: معشوق، رفیق، همسر» در جنگی درباره زندگی و آثار بیژن جزنی. پاریس: انتشارات خاوران، ۱۳۷۸، صص. ۵۳-۵۴.

نقشه فرار را کنار گذاشت.^{۱۲} جزنی به یاری زبانی رمزی پیوسته به میهن می‌گفت که چطور باید با کنشگران خارج از زندان در تماس باشد.^{۱۳} روشن است که اعضای گروه «حاص» پیش از آن که در عملیات سیاهکل درگیر شوند، جزنی را رفیق خود می‌دانستند و او را چهره‌ی گرانبغی می‌دانستند که در زندان گرفتار شده بود. جزنی نیز هرگز ارتباطش با رفقاییش در دیگر زندان‌ها را از دست نداد.^{۱۴}

اما واقعاً چه نکته‌ای در اینجا نهفته است؟ رهنما ناقد این است که جزنی پیکار مسلحانه را کاتالیزوری برای جنبش مردمی سازمان‌یافته و گسترده‌تری می‌دانست که در نهایت سلطنت را به زیر می‌کشید. جزنی در باور به این که پیکار مسلحانه به تنهایی نمی‌توانست رژیم را براندازد در همان اردوگاه احمدزاده و پویان قرار داشت. اما جزنی برخلاف پویان و احمدزاده، که رهنما بدون برخورد نقادانه طرفدار آنهاست، نقش استراتژیک پیکار مسلحانه و حتا تداوم‌پذیری‌اش را زیر سؤال می‌برد. پویان و احمدزاده باور داشتند که پیکار مسلحانه خشم فروخته‌ی توده‌های محروم را آزاد می‌کند و به یک خیزش عمومی رهنمون می‌شود. این دو چهره ایده‌های بنیادین چریک‌های فدایی خلق را ساخته و پرداخته کردند، اما آنها شوربختانه دستگیر و کشته شدند و فرصتی نیافتند تا تئوریزه کنند که چگونه پیکار مسلحانه می‌توانست به یک جنبش عمومی تبدیل شود.

خلاصه آن که جزنی در مقام بنیان‌گذار پیکار مسلحانه در ایران باور داشت که پیکار مسلحانه پیشاهنگ خلق و طبقه‌ی کارگر را ایجاد خواهد کرد و چریک‌های فدایی خلق باید مردم را در قالب شبکه‌های سیاسی-کنشگری آنطور سازمان‌دهی کنند که با توجه به وضعیت مشخص و درجه و شدت و ضعف سرکوب، در کنشگری و اعتراض عمومی درگیر می‌شوند. اگر جنبش‌های مسلحانه‌ی جهان را (به جای بررسی گذرای ادبیات

۱۲ جزنی، «بیژن: معشوق، رفیق، همسر»، ص. ۷۱.

۱۳ جزنی، «بیژن: معشوق، رفیق، همسر»، صص. ۶۸-۶۹.

۱۴ جزنی، «بیژن: معشوق، رفیق، همسر»، ص. ۶۹.

مائو، چه‌گوارا،^{۱۵} ماریگلا،^{۱۶} و توپاماروها^{۱۷} در فصل ۹) بازبینی کنیم، می‌بینیم که بسیاری از جنبش‌ها با مدل دوگانه‌ی مسلحانه-مدنی حتا با رژیم‌های سرکوبگر درگیر می‌شدند، هرچند گاهی میان این دو جناح اصطکاک شدیدی هم وجود داشت. یک نمونه‌ی خوب کنگره‌ی ملی آفریقا (ANC) و «نیزه ملت» (امکوهونتو و سیزوه^{۱۸} یا MK) در آفریقای جنوبی است (به ترتیب، جناح‌های سیاسی و نظامی؛ نلسون ماندلا از بنیان‌گذاران و رهبر MK بود). نمونه‌ی دیگر ارتش جمهوری‌خواه ایرلند و شین فین^{۱۹} (حزب کارگران) که البته ارتباط میان این دو تا اندازه‌ای نامستحکم بود. همانطور که دانسته است، جنگ چریکی انقلابیون کوبایی، همچنان‌که جنبش می‌رفت تا رژیم باتیستا را براندازد با اعتصاب‌های پرشمار کارگران در شهر و پیراشهر همراه بود. در حقیقت، جنبش مسلحانه‌ی کوبا برای براندازی رژیم به‌شدت بر اعتصاب عمومی تکیه داشت. از این دست نمونه‌ها پرشمارند.^{۲۰} بنابراین، برخلاف آنچه رهنما وانمود می‌کند وجود همزمان جناح‌های نظامی و سیاسی چیز غریبی نیست.

جزئی به‌روشنی پیکار مسلحانه را محور یا «ستون فقرات» مبارزه می‌دانست. اجازه دهید موضع جزئی را حول و حوش سال ۱۳۵۲ به اجمال بازسازی کنم:

مشی انقلابی در این مرحله تلفیقی است از اشکال نظامی، سیاسی و اقتصادی مبارزه که در آن، شکل نظامی نقش اساسی و محوری را بازی می‌کند. مبارزه‌ی مسلحانه به معنی مطلق گرفتن تاکتیک‌های نظامی نیست. به کار گرفتن تاکتیک‌های مسالمت‌آمیز در کنار تاکتیک‌های

^{۱۵} Che Guevara.

^{۱۶} Marighella.

^{۱۷} Tupamaros.

^{۱۸} African National Congress and uMkhonto we Sizwe.

^{۱۹} Irish Republican Army and Sinn Féin.

^{۲۰} برای بررسی مواردی از گروه‌های چریکی در آمریکای لاتین، نگاه کنید به:

Richard Gott, *Guerrilla Movements in Latin America*. Kolkata: Seagull Books, ۲۰۰۸.

نظامی صرفاً از جهت تقویت تاکتیک‌های نظامی اهمیت ندارد. این تاکتیک‌ها نقش مهمی در فعال کردن توده‌ها و پیوند دادن پیشاهنگ به توده دارد. همچنین تاکتیک‌های نظامی در این مرحله ماهیت آگاه‌سازنده و تبلیغی دارد.^{۲۱}

کوتاه این‌که از دل پیکار مسلحانه است که پیشاهنگ در جامعه برساخته می‌شود، درحالی‌که کنشگری مسالمت‌آمیز به رهبری پیکارگران مسلح زمینه را برای بسیج توده‌ها فراهم می‌کند. از زمان **هجدهم برومر لوئی بناپارت** مارکس (۱۸۵۲) تا به امروز مارکسیست‌ها همواره به این پرسش پرداخته‌اند که چگونه می‌توان جنبش‌های خودانگیخته‌ی توده‌ها را به جنبش سوسیالیستی برنامه‌مند و هدایتگر پیوند زد. جزئی در اینجا پاسخی به این پرسش، در مورد ویژه‌ی ایران، می‌دهد. احمدزاده فرصت نکرد که بسیج مردمی را تئوریزه کند. از دید رهنما، «احمدزاده مکرراً می‌گفت که توده‌ها "پس از یک پیکار مسلحانه طولانی" "به تدریج" به پیشاهنگ می‌پیوندند» (ص. ۳۲۳). اما رهنما هیچ شاهی ارائه نمی‌دهد تا به خواننده نشان دهد که چطور احمدزاده این موضع را فرموله کرد. حتا فصل ۴ نیز که به احمدزاده می‌پردازد به این قضیه نمی‌پردازد و صرفاً به طرح یک ادعا درباره‌ی کاستی‌های احمدزاده بسنده می‌کند: «احمدزاده ... باور داشت که وقتی پیکار مسلحانه آغاز شد و تداوم یافت آنگاه به طور اتوماتیک تکانه‌ای را در میان توده‌ها ایجاد خواهد کرد» (ص. ۵۲).

به‌هرروی، راه‌حل جزئی برای رهنما غیرقابل قبول است. رد راه‌حل جزئی قطعاً ایرادی ندارد. مشکل در موافق نبودن با جزئی نیست. مشکل در این است که همان‌طور که در بالا گفته شد، مخالفت رهنما با جزئی دیدگاه رهنما از تاریخ چریک‌های فدایی خلق را منحرف می‌کند. اجازه دهید به چند نمونه اشاره کنم. اشرف وقتی حول و حوش ۱۳۵۳ دریافت که چریک‌های فدایی خلق نیازمند تغییر رویکردند، شروع به توزیع یادداشت‌های زندان جزئی میان کادرهای کلیدی کرد و به پیروی از توصیه‌ی جزئی،

^{۲۱} بیژن جزئی، **نبرد با دیکتاتوری شاه**. بی‌جا: سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، ۱۳۵۶، ص. ۳۸.

خیلی با دقت و به تدریج دست به سازماندهی واحدهای غیررزمنده برای سازماندهی کارگران کارخانه‌ها زد.

با این حال، کتاب به عمد دیدگاه جزئی را چنان دستکاری می‌کند که بی‌معنی به نظر آید. ببینید که چطور رهنما یک گفتاورد کوتاه از جزئی می‌آورد تا ایده‌های او را در پاراگراف‌های بعدی تحریف کند:

به چریک‌ها آموخته شده بود که در «مبارزات سیاسی و اقتصادی مردم» درگیر شوند و «به این مبارزات کمک کنند.» به زبان عملی این بدان معنا بود که چریک‌ها بنا بود در فعالیت‌های صنفی، اعتراض‌های دانشجویی و برانگیزش سیاسی و نیز چاپ و توزیع اعلامیه‌ها و ادبیات زیراکسی بپردازند. جزئی باور داشت که پیکارگران چریک در ایران می‌توانستند همزمان به طور خشونت‌آمیز-مسالمت‌آمیز، مخفیانه-علنی، نظامی-مدنی، غیرقانونی-قانونی زندگی کنند (ص. ۳۱۵؛ تأکید از من).

این دوگانه‌سازی‌های نادرست، که به جزئی نسبت داده می‌شوند، موضع جزئی را بی‌معنی جلوه می‌دهند. همه می‌دانند که پیکارگران مسلح زیرزمینی، که زیر هجوم بی‌امان نیروهای امنیتی بودند، نمی‌توانستند زندگی علنی یا مدنی داشته باشند. بله، بسیاری از پیکارگران مسلح مأمور بودند که با دانشجویان و سایر کنشگران ارتباط داشته باشند تا به آن‌ها انتشارات چریک‌های فدایی خلق را بدهند و از آن‌ها پول و تدارکات دریافت کنند، اما آیا این به معنای «نظامی-مدنی» بودن است؟

بعلاوه کتاب ادعاهایی را سرهم می‌کند که هیچ‌گونه مرجعی ندارند: «به زبان عملی، جزئی به حمید اشرف توصیه می‌کرد ... که شمار نامشخصی از چریک‌ها را از میدان رزم خارج کند و آن‌ها را به سوی فعالیت‌های مدنی و علنی هدایت کند» (ص. ۳۰۴؛ تأکید از من). خواننده سزاوار آنست که بداند منبع این ادعا چیست. اما هیچ منبعی ارائه نمی‌شود. افزون بر آن، رهنما معتقد است که «در بافتار "شکل‌های نوین پیکار" جزئی، پیکار مسلحانه در واقع نقشی جانبی داشت» (ص. ۳۰۲). دوباره به خواننده هیچ مرجعی برای این تفسیر ارائه نمی‌شود. یک ادعای بی‌اساس دیگر، که

چنان مطرح می‌شود که توگویی موضع جزنی گناه کبیره بوده، این جاست: «جزنی داشت به انکار رسمی پیکار مسلحانه بسیار نزدیک می‌شد بدون آن که آن را به زبان بیاورد» (ص. ۳۲۶). در حقیقت، کتاب می‌کوشد با متناقض جلوه دادن پافشاری جزنی بر این که جنبش باید از هر ابزار مسالمت‌آمیز [ممکنی] در هنگام دیکتاتوری استفاده کند، آن را به سخره بگیرد: «نتیجه‌ی منطقی فرمول‌بندی جزنی این بود که ایران هم غیردموکراتیک و هم دموکراتیک بود» (ص. ۳۱۴).

کتاب نه تنها به طور مستدل نشان نمی‌دهد که تئوری جزنی اشتباه بود، بلکه چرخش چریک‌های فدایی خلق به سوی ایده‌های جزنی را به لطف زبان شورمندساز رهنما توطئه‌آمیز و «جدا کردن مخفیانه»ی چریک‌های فدایی خلق از احمدزاده و پویان می‌داند. احمدزاده «دشمن نام‌نبرده» جزنی تصویر می‌شود (ص. ۳۲۱). برای رهنما، نقدهای جزنی بر احمدزاده «حمله» بودند چرا که این نقدها «پایه و اساسی نداشتند» (ص. ۳۲۴). عنوان شورمندساز فصل‌ها، «مسلح‌زدایی نرم پیکار مسلحانه» (فصل ۲۲) و «تعرض ایدئولوژیک جزنی از زندان» (فصل ۲۳) صحنه را آماده می‌کنند تا از جزنی تصویر عنصری با انگیزه‌های موزیانه ترسیم شود: «جزنی مدعی بازپس‌گیری موضع رهبر ارشد کارکشته و تئوریک پیکار انقلابی مارکسیستی بود» (ص. ۲۹۸) تا «برتری تئوریک خود را نشان دهد» (ص. ۲۹۹). برای این منظور، و برای «پاک کردن تأثیر احمدزاده بر جنبش فدایی و تحمیل خودش، جزنی امید داشت که بر رویگردانی فدایی‌ها از میدان نبرد تأثیر بگذارد» (ص. ۳۲۶). اشرف با پیاده کردن ایده‌های جزنی در گروه چریک‌های فدایی خلق، نشان داد که یکی از طرفداران برتر جزنی است، اما رهنما همچنان اشرف را در اردوگاه تئوری‌پردازان محبوبش و علیه جزنی توطئه‌گر قرار می‌دهد: «برخورد آشکار با پویان، احمدزاده، و اشرف می‌توانست به سرعت به طردشدن او [جزنی] از سوی جمع مارکسیست‌های انقلابی بینجامد» (صص. ۲۹۹-۳۰۰).

برای نشان دادن این ادعا که حتی خود چریک‌های فدایی خلق نیز جزنی را یکی از بنیان‌گذاران پیکار مسلحانه نمی‌دانستند، رهنما به ارگان چریک‌های فدایی خلق (نبرد خلق، شماره ۶، اردیبهشت ۱۳۵۴) اشاره می‌کند و می‌نویسد: «با این همه، هیچ سندی مبنی بر این که جزنی پیش‌تاز یا تئوری‌پرداز پیکار مسلحانه باشد یا گروه

جزنی پیش‌قراول حمله‌ی سیاهکل بوده باشد وجود ندارد» (ص. ۳۵۷؛ پانوشته‌های ۱۰، ۱۱ و ۱۲ در همان صفحه [۳۵۷]، ارجاع می‌دهند به **نبرد خلق**، شماره ۶ صص. ۱۰۸-۱۰۷، ۱۱۰-۱۰۹). این حجم از غفلت حیرت‌انگیز است. درباره‌ی همین موضوع در **نبرد خلق**، می‌خوانیم: «گروه جزنی از آگاه‌ترین، صادق‌ترین و برجسته‌ترین کمونیست‌های ایران تشکیل شده بود. آنها نخستین کسانی بودند که به ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه در شرایط ایران رسیدند و صادقانه به تدارکات آن پرداختند.»^{۲۲} با این حال، رهنما همچنان مدعی است: «**نبرد خلق** نقدی نرم بر برخی از آثار جزنی نوشت و کاستی‌های آثار جزنی به شرایط زندان و ارتباط محدود جزنی با سازمان فدایی نسبت داد» (ص. ۳۵۷؛ ارجاع به ص. ۱۰۹ **نبرد خلق**، شماره ۶). این نیز تحریفی دیگر است: بلافاصله پیش از این نکته، **نبرد خلق** می‌گوید: «این آثار [جزنی] از بهترین کتاب‌های آموزش تئوریک رفقای سازمان بود.»^{۲۳} در حقیقت، **نبرد خلق**، پیش از این‌ها ایده‌ی جزنی مبنی بر بسیج کارگران به یاری [تئوری] تبلیغ مسلحانه در ۱۳۵۳ را ترویج می‌کرد.^{۲۴}

کتاب از جزنی پیوسته تصویر یک آدمک گاهی را ارائه می‌دهد. رهنما به‌طور سیستماتیک از ارائه‌ی کامل استدلال‌های جزنی دوری می‌کند تا استدلال‌های خود را تقویت کند. خوانش یکسویه از آثار جزنی گاهی منجر به ترجمه‌های نادرست [به انگلیسی] از آثار او می‌شود. برای نمونه، در کتاب نوشته شده است: «جزنی استدلال می‌کرد که "حتی اگر" دیروز شکل‌گیری سلول‌های انقلابی و سلوک پیکار مسلحانه "در مجموع صحیح می‌نمود"، امروز آزموده را آزمودن "می‌تواند به جنبش طبقه‌ی کارگر و جنبش‌رهایی‌بخش آسیب جدی برساند"» (ص. ۳۵۸). اما چیزی که جزنی واقعاً نوشته است این است: «اگر دیروز این فرم مبارزه [سازماندهی واحدهای رزمنده] در مجموع صحیح می‌نمود، امروز در جا زدن در این مرحله می‌تواند به جنبش طبقه‌ی کارگر و

^{۲۲} سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، **نبرد خلق** شماره ۶ (اردیبهشت ۱۳۵۴)، صص. ۱۰۷-۱۰۸.

^{۲۳} سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، **نبرد خلق** شماره ۶ (اردیبهشت ۱۳۵۴)، ص. ۱۰۹.

^{۲۴} سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، **نبرد خلق** شماره ۵ (دی ۱۳۵۳)، صص. ۷۱-۷۲.

جنبش‌رهایی‌بخش آسیب جدی برساند.^{۲۵} جزنی با «اگر» آغاز می‌کند اما در ترجمه‌ی [انگلیسی] رهنما جمله با «حتی اگر» آغاز می‌شود. دقت به این ترجمه‌ی غلط آموزنده است: «حتی اگر» یک تبصره‌ی مفروض است، یعنی «فارغ از»، که القا می‌کند که جزنی از همان ابتدا به مبارزه مسلحانه باور نداشت. ولی جزنی با استفاده از «اگر» یک جمله‌ی شرطی می‌نویسد، بدان معنا که مبارزه‌ی مسلحانه همانا پیش‌تر صحیح بود، اما مسائل دیگر نمی‌توانند به همان شکل ادامه یابند.

این کتاب، بی‌آن‌که نیازی داشته باشد، تاریخ چریک‌های فدایی خلق را به‌سان نبردگاه میان جزنی حيله‌گر و پیکارگران مسلح هوادار احمدزاده قرائت می‌کند، که دور از حقیقت است. این رویکرد به احمدزاده نیز کمکی نمی‌کند: کتاب تصویر غلطی از جزنی ارائه می‌دهد، اما وقتی تئوری احمدزاده را همچون یک نظریه‌ی مسلم ایستا تلقی می‌کند که حیاتی ندارد، احمدزاده را نیز اشتباه می‌فهمد. رهنما می‌کوشد آثار مقام احمدزاده را از راه ایجاد تقابل آنها با آثار به اصطلاح توطئه‌آمیز جزنی بالا ببرد، درحالی‌که بهتر بود صرفاً شایستگی‌های تئوریک احمدزاده را نشان می‌داد، که هرگز نشان نداد. به‌هرروی، نویسنده باور ندارد که اعضای چریک‌های فدایی خلق می‌توانستند و حق داشتند روش‌های خود را از نو ارزیابی کنند. به همین دلیل، در همان حال که **فراخوان به سلاح** در ارائه‌ی جزئیات سازمانی حیرت‌انگیز است، اما چریک‌های فدایی خلق را به شماری مجادلات درونی که تاریخ مصرف‌شان دیگر گذشته است فرومی‌کاهد و آن‌ها را به گذشته‌ای گذشته محکوم می‌کند. چریک‌های فدایی خلق مطرح شده در این کتاب گروهی است در آن جناح‌گرایی و توطئه نفوذ کرده است. هیچ تلاشی برای پیوند زدن اختلاف‌نظرهای درون سازمان به مباحث موجود در مارکسیسم بین‌الملل و [جنبش‌های] آزادیبخش ملی نمی‌شود. افسوس که کتاب یک فرصت طلایی برای پرتو افکندن بر تاریخ چریک‌های فدایی خلق و زندگی بخشیدن به آن در بافتار فراملیتی مارکسیسم، انقلاب‌های ملی و تئوری‌های انقلابی را از دست می‌دهد.

^{۲۵} بیژن جزنی، «وحدت و نقش استراتژیک چریک‌های فدایی خلق.» نبرد خلق شماره ۶ (اردیبهشت

منابع

مرکز مطالعات اسناد تاریخی، *چپ در ایران به روایت اسناد ساواک: سازمان چریک‌های فدایی خلق*. تهران: مرکز مطالعات اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۰.

بیژن جزنی، «وحدت و نقش استراتژیک چریک‌های فدایی خلق». *نبرد خلق* شماره ۶ (اردیبهشت ۱۳۵۴).

بیژن جزنی، *نبرد با دیکتاتوری شاه*. بی‌جا: سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، ۱۳۵۶.

میهن جزنی، «بیژن: معشوق، رفیق، همسر»، در *جنگی درباره زندگی و آثار بیژن جزنی*. پاریس: انتشارات خاوران، ۱۳۷۸.

محمود نادری، *چریک‌های فدایی خلق: از نخستین کنش تا بهمن ۱۳۵۷*، جلد اول. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۸.

Richard Gott, *Guerrilla Movements in Latin America*. Kolkata: Seagull Books, ۲۰۰۸.

Peyman Vahabzadeh, *A Guerrilla Odyssey: Modernization, Secularism, Democracy, and the Fada'i Period of National Liberation in Iran, ۱۹۷۱-۱۹۷۹*. Syracuse, NY: Syracuse University Press, ۲۰۱۰.